

قاضی معروف شامی و ارتباط او با شهادت شهید ثانی

محمد کاظم رحمتی

گزارش‌های تاریخی و روند تدوین آنها در سده‌های نخستین و مسئله مکتوب یا انتقال شفاهی آنها، از موضوعات پربحث و جدلی است که در چند دهه اخیر، با جزئیات فراوان‌تری نسبت به مطالعات اولیه در این خصوص مورد مطالعه قرار گرفته است. اما روند مورد بحث، یعنی انتقال روایت شفاهی به مکتوب و حتی تلاش‌های بعدی در خصوص روایت مکتوب را، در خصوص برخی روایات و گزارش‌های تاریخی سده‌های بعدی، حتی در قرن دهم هجری نیز می‌توان یافت. به واقع برخلاف تصور بسیط اولیه‌ای که در مورد اختلاف روایات قرن اول و دوم وجود داشت که علت آن را شفاهی بودن انتقال روایت می‌دانسته‌اند، اکنون می‌دانیم که حتی متن مکتوب نیز می‌تواند روند مشابهی را طی کند و لزوماً اختلاف در گزارش به معنی انتقال شفاهی نیست؛ نکته‌ای که شوئلر در بررسی‌های مفصل خود درباره روایات سیره نبوی نقل شده از عروة بن زبیر به تفصیل آنها را نشان داده است. به واقع متن مکتوب نیز در فرایند انتقال خود، این قابلیت را دارد که دستخوش تغییراتی گردد؛ تغییراتی که ذهن راویان آن، فضای معرفتی و گاه کارکردهای جدیدی که متن می‌تواند ایفا کند، بخشی از مواردی هستند که می‌توانند تغییراتی در متن را پدید آورند. نوشتار حاضر، گزارش شهادت زین‌الدین بن علی عاملی مشهور به شهید ثانی (متوفی ۹۶۵) را مورد بررسی قرار می‌دهد و تلاش دارد تا روند تحولات در تغییرات گزارش شهادت او را مورد بررسی قرار دهد و نشان دهد که چگونه متن گزارش متناسب با کارکردهای جدیدی که از آن انتظار می‌رود، دستخوش تغییر می‌گردد. دانسته‌های ما درباره عالم و فقیه نامور شیعی، زین‌الدین بن علی عاملی که در روزگار حیاتش به ابن حاجه شهرت داشته و پس از شهادتش در هشت شعبان ۹۶۵ به شهید ثانی شهرت یافته است، در پی مطالعات اخیر محققان مختلف که با چاپ و نشر انتقادی آثار آن عالم فرزانه همراه شده، در حال گسترش

و فزونی است؛ البته ابهامات و مسائل مختلفی هنوز درباره سال‌های پایانی حیات شهید ثانی وجود دارد که به دلیل نبود اطلاعات روشنی در خصوص آنها، هنوز مبهم مانده است. درباره شهادت شهید ثانی، خوشبختانه دو گزارش از شاهدان عینی که یکی از آنها خود شاهد شهادت شهید در استانبول و دیگر مطالب شاگرد نزدیک شهید ملا محمود لاهیجانی که تا دستگیری شهید در مکه همراه او بوده، به تازگی، مورد بحث و بررسی قرار گرفته است.^۱ بر اساس یافته‌های جدید، این نکته مسلم است که گزارش شیخ حر عاملی (م ۱۱۰۴) در کتاب *امل الامل* (ج ۱، ص ۹۰-۹۱) درباره علت شهادت شهید، نادرست است، اما پرسش‌های چندی در خصوص آن وجود دارد. سؤالاتی همچون این پرسش که گزارش شیخ حر، آیا در ایران بر اساس مطالب دانسته از شرح حال شهید جعل شده یا در جبل عامل و عناصر تشکیل دهنده گزارش مذکور چه ارتباطی با یکدیگر دارند. مسلماً معقولیتی در ساختار گزارش مذکور که به سرعت در کتاب‌های تراجم نگاری شیعی تداول یافته، وجود داشته است. افراد مذکور در خبر، باید نقشی مستقیم یا غیر مستقیم در شهادت شهید یا حوادث منجر به شهادت ایفا کرده باشند که نامشان در گزارش ذکر شده است.

به دیگر سخن، هر چند گزارش شیخ حر اساساً نادرست است، باید مبتنی بر واقعیت باشد. پاسخ به پرسش مکان جعل خبر، مورد توجه دون استوارت قرار گرفته و او معتقد است که فردی در ایران بر اساس مطالب مندرج در کتاب *بغیة المرید ابن عودی*، گزارش مذکور را ساخته است. ادعای نوشتار حاضر آن است که گزارش مذکور نه در ایران، بلکه در سنت شفاهی جبل عامل و توسط فردی عاملی ابداع شده است. گزارشی که شیخ حر عاملی (م ۱۱۰۴) درباره شهادت شهید ثانی آورده، اهمیت اساسی برای نوشتار حاضر دارد؛ بنابراین برای شروع بحث لازم است تا متن آن به صورت کامل نقل شود. شیخ حر در بخشی از شرح حال شهید ثانی، در خصوص شهادت شهید و علت آن، چنین نوشته است:

«دلیل قتل زین‌الدین - آن‌گونه که من از بعضی مشایخ شنیده‌ام و به خط عالم دیگری دیده‌ام - این است که دو تن، نمازعه‌ای را برای قضاوت نزد زین‌الدین بردند. او در این مسئله به نفع یکی و ضد دیگری حکم کرد، فرد محکوم شده، خشمگین شده، به نزد قاضی صیدا که «معروف» نام داشت، رفت. شیخ زین‌الدین در آن روزها مشغول نگارش شرح *لمعه (الروضه البهیة)* بوده است و در هر روز عموماً یک کراسه (یک جزوه) از شرح را می‌نگاشت و از نسخه اصل کتاب شرح *لمعه* چنین بر می‌آید که او این کتاب را در شش ماه و شش روز نگاشته است، چرا که او تاریخ آغاز نگارش کتاب را بر ظهر نسخه نگاشته است».^۲

قاضی فردی را به طلب زین‌الدین به جبع فرستاد، اما در آن هنگام، زین‌الدین در باغ انگور متعلق به

1. Devin J. Stewart, "The Ottoman Execution of Zain al-DĒn al-ŶAmilĒ," *Die Welt des Islam*, Volume 48(3/4) (2008), pp. 289-347. See also: Adem Arikian, "Zeynuddin el-Āmilī'nin Öldürülmesiyle İlgili İmâmiyye Tabakatarındaki Kurguların Değerlendirilmesi", *İstanbul Üniversitesi İlahiyat Fakültesi Dergisi*, sayı: 19, yıl: 2009, İstanbul, 2010, pp. 87-112.

۲. الحر العاملی، *امل الامل*، ج ۱، ص ۹۰-۹۱.

خودش و دور از شهر اقامت داشت و وقت خود را تماماً به نوشتن شرح اختصاص داده بود. یکی از افراد شهر به فرستاده گفت که زین‌الدین مدتی است که به مسافرت رفته است. شیخ نیز به این اندیشه افتاد که به سفر حج برود. او پیش از این، چندین بار به حج رفته بود، اما اینک قصدش مخفی شدن بود. او در محملی سرپوشیده به حج رفت. قاضی صیدا به سلطان روم نامه نگاشت که در سرزمین شام، فرد مبتدعی است که آراء فقهی او خارج از مذاهب اربعه اهل سنت است. سلطان عثمانی نیز فردی را به طلب شیخ زین‌الدین فرستاد و به او گفت که زین‌الدین را زنده به نزدش بیاورد تا او، میان وی و عالمان بلادش مجلس مناظره‌ای تشکیل دهد و با او بحث کنند و بر مذهب آگاهی یابند و آنها مرا درباره عقاید او آگاه کنند و من نیز بر اساس مذهبش خود درباره او حکم کنم.

فرستاده به دنبال شیخ رفت و خبر دار شد که زین‌الدین به مکه رفته است. او نیز به مکه برای دستگیری زین‌الدین رفت و وی را در راه مکه یافت. زین‌الدین به او گفت: همراه من باش تا حج را به جا آورم؛ سپس آنچه می‌خواهی انجام ده. فرستاده با این رأی موافقت کرد. چون از موسم حج فراغت یافتند، زین‌الدین به همراه فرستاده به سرزمین روم (بلاد الروم) رفت. چون به نزدیکی آنجا رسیدند، فرستاده کسی را دید، آن شخص از وی درباره زین‌الدین پرس و جوی کرد. فرستاده به او گفت که زین‌الدین یکی از عالمان شیعه امامیه است که من مأمور بردن او به نزد سلطان هستم. مرد به فرستاده گفت: آیا بیم نداری که این فرد سلطان را خبر دهد که تو در خدمت او کوتاهی کرده‌ای و وی را آزار داده‌ای، چرا که او در آنجا هوادارانی دارد که وی را یاری خواهند کرد و این موجب دردسر تو خواهد شد؛ نظر من این است که او را بکشی و سرش را به نزد سلطان ببری. فرستاده زین‌الدین را در همانجا که در کنار ساحل دریا بود، کشت. در آن اطراف، گروهی از ترکمنان بودند که در آن شب دیدند نورهایی از آسمان به زمین می‌آید و باز می‌گردد. آنها جنازه را در آنجا دفن کردند و بر آن قبه و بارگاهی ساختند. فرستاده نیز، سر زین‌الدین را نزد سلطان برد. سلطان این کار او را تقبیح کرد و به او گفت: به تو دستور داده بودم که او را زنده به نزد من بیاوری، اما تو او را کشته‌ای. عبدالرحیم عباسی نیز در مجازات آن فرد تلاش کرد و سلطان دستور کشتن او را داد.^۱ مطالب چندی در گزارش مذکور وجود دارد که باعث تردید در صحت اصالت آن شده است که به تفصیل توسط استوارت، مورد بحث قرار گرفته است. اکنون می‌دانیم که گزارش فوق درباره شهادت شهید ثانی، روایتی کاملاً بی‌ربط است، جز آنکه مبتنی است بر بخشی از مطالب متداول مشهور درباره شهید ثانی. به واقع توجه به همین مطلب می‌تواند منطق و عقلانیت نهفته در پس گزارش را توضیح دهد. می‌توان از عبارت آغازین گزارش و نام قاضی معروف، بحث را شروع کرد. پرسش این است که معروف که نامش در اینجا آمده کیست و آیا در زمانی که گزارش ادعا دارد، فرد اخیر قاضی صیدا بوده و در شهادت شهید ثانی

۱. الاصفهانی، ریاض‌العلماء، ج ۲، ص ۳۷۴-۳۷۵؛ الخوانساری، روایات الجنات، ج ۳، ص ۳۶۳-۳۶۴؛ تنکابنی، قصص‌العلماء، ص ۲۶۱-۲۶۳؛ معصوم علی‌شاه، طرائق‌الحقائق، ج ۱، ص ۲۴۳-۲۴۴؛ النوری، مستدرک الوسائل، ج ۳، ص ۴۲۷-۴۲۸؛ الامینی، شهداء‌الفضیله، ص ۱۳۵-۱۳۶؛ محسن‌الامین، اعیان‌الشیعه، ج ۷، ص ۱۵۷؛ محمدعلی مدرس، ریحانة‌الادب، ج ۳، ص ۲۸۶-۲۸۷؛ حسن‌الصدر، تکمله امل‌الامل، ص ۲۱۵-۲۱۶.

نقشی داشته است؟ نام فرد اخیر، یعنی قاضی معروف که قاضی صیدا بوده، در ضمن شرح حال شهید ثانی در کتاب *بغیة المرید آمده* است. وی از دوستان نزدیک ابن عودی بوده و ابن عودی به شهید ثانی پیشنهاد کرده بود که برای سفرش به استانبول در ۹۵۲ از وی عرض را - که نوعی معرفی نامه جهت ارایه در باب عالی بوده - اخذ کند.^۱ ابن عودی در توضیح مطلب اخیر نوشته است:

«و من قواعد الاروم المقررة فی قانونهم بحیث لا یمكن خلافة عندهم ان کل طالب مهم منهم لا بد له من عرض قاضی جهته بتعریفه و انه اهل لما طلب الا شیخنا - قدس سره - فانه استخار ان یاخذ عرضاً من قاضی صیدا و کان اذ ذاک القاضی معروف الشامی فلم یظهر خیره و کانت بینه و بینی (در متن چاپ شده بینه است، اما به احتمال قوی باید بینی باشد) صحبة و مداخلة، فبقی متحیراً فی أنه یسافر و لا یعلمه و لا یطلب منه عرضاً، فافتضی الرأی ان ارسلنی الیه لاسوق معه سیاقاً یفهم منه الاعلام بالسفر و لا أطلب منه عرضاً...».

نظر استوارت آن است که همین عبارت که نام قاضی معروف آمده، باعث شده است تا فرد جعل کننده گزارش شهادت شهید ثانی، نام قاضی معروف را در ضمن گزارش ذکر کند. از آنجایی که درباره قاضی معروف بن احمد شامی صهیونی (م ۹۷۱) اطلاعات زیادی در دست نیست، به نظر می رسد حدس اخیر درست باشد. نکته مهمی که استوارت درباره قاضی معروف یافت، آن بود که وی در سال ۹۶۴، قاضی صیدا نبوده و در آن تاریخ در صدد به قضاوت مشغول بوده است. اطلاع مذکور را استوارت در ضمن کتاب *سانحات دمی القصر فی مطارحات بنی العصر* یافته بوده که درویش محمد بن احمد طالوی (م ۱۰۱۴) صورت مراسلات میان قاضی معروف و شخصی دیگر را نقل کرده که در نقل اخیر، تصریح شده قاضی معروف در آن هنگام هفتاد سال داشته است.^۲ قاضی صدد است که با توجه به تاریخ تولد قاضی معروف در ۸۹۵، سالی که مراسلات مورد بحث رخ داده حدود ۹۶۵ می شود؛ یعنی بخش اخیر گزارش آمده در *امل الامل* که قاضی معروف در آن هنگام یعنی سال ۹۶۴ - ۹۶۵ قاضی صیدا بوده نیز نادرست است.

آدم آریکان، در مقاله‌ای که به تازگی نگاشته است، به این نکته اشاره کرده که قاضی معروف شامی در سال ۹۶۴ کتابی با عنوان *کتاب البراهین النواقض دلالات الروافض* نگاشته که در چند نسخه خطی موجود است؛ از جمله نسخه‌ای به شماره ۱۹۰۱۵ در کتابخانه دولتی بایزید.^۳ قاضی معروف کتاب را به سلطان

۱. الدرالمثور، ج ۲، ص ۱۷۴

۲. سانحات، ج ۱، ص ۱۸۳

۳. نام کتاب در نسخه کتابخانه دولتی بایزید به شماره ۱۹۰۱۵ چنین ذکر شده است، اما در نسخه‌ای دیگر از کتاب که در کتابخانه خالدیه شهر بیت المقدس موجود است، نام کتاب *البراهین النواقض لمبانی ضلالات الروافض* آمده و گفته شده که نسخه به خط مؤلف است. درباره کتاب *البراهین* همچنین نک:

Adem Arıkan, "Osmanlı Kadısı/Müderriisi Maruf b. Ahmed'in -mâmiyye Siasına Eleştirileri", *Marife*, yıl:8, sayı:3 (kıs2008), Konya, 2009, pp. 331-48.

در چند برگگی که از کتاب مذکور در اختیارم قرار دارد، همان گونه که آریکان اشاره کرده است، آثار علامه حلی خاصه کتاب *منهاج الکرامه*، اثر مهمی بوده که قزلباش‌ها به ترویج آن در میان پیروان خود در آناتولی توجه فراوانی

قاضی معروف شامی و ارتباط او با شهادت شهید ثانی / محمد کاظم رحمتی

سلیمان قانونی (م ۹۷۴) تقدیم کرده و در چند برگگی از نسخه که به لطف دکتر آریکان در اختیارم قرار گرفته، قاضی معروف علت نگارش کتابش را چنین توضیح داده است:

«...اما سبب الباعث علی ترصیف هذا التألیف المنیر و التوخی به رضوان الله العلی الکبیر، فهو اننی لما کنت فی مصر القاہرة ما زلت اسمع اقوالاً متواترة ممن یتردد الیها من تبریز و بلادها، إن مشائخ الرفض بها و عمد فسادها، کتبوا رسائل و نصائح کالوسائل الی العتبة العالیة و السدة (برگ ۶الف) الشریفة السامیة، لازالت شیدة الارکان، راسخة البنیان، بجاه سید ولد عدنان اثتوا فیها علی مذهب الإمامیة و عابوا ما سواہ من المذاهب و ذموا جمیع اهل السنة و خصوصاً منهم الأئمة الاعلام، و رموهم بکلماتهم الکواذب، فتلطفت فی تحصیل نسخها او شئی مما الفوه فی ذلك، فتیسر، فرایتہ من مهملات الکلم اتی یتہاتف بها کل من تدبر، فاستخرت الله تعالی فی وضع رسالۃ ذات ابواب..(برگ عب)»^۱

قاضی معروف کتاب خود را به سلطان سلیمان قانونی (متوفی ۹۷۴؛ برگ عب) تقدیم کرده و در همان آغاز کتاب (برگ ۲۰ب) زمان نگارش کتاب خود را ۹۶۴ ذکر کرده است. اطلاع اخیر، از چند جهت اهمیت دارد. نخست نشانگر فعالیت‌های تبلیغاتی قزلباش و صفویه در قلمرو عثمانی حتی به صورت نگارش رساله و آثاری است که به باب عالی و دربار عثمانی فرستاده شده که اطلاع روشنی از آنها در منابع عصر صفویه در اختیار نداریم.^۲ اما نکته مهم‌تر که بر اساس آن می‌توان علت ذکر نام قاضی معروف را در خبر مربوط به

نشان می‌دهد. از منابع مهم شیعی که در اختیار قاضی معروف بوده، کتاب مسالک الافهام و شرح آن توسط ابن ابی الجهمور احساسی که به تصریح خودش در جایی دیگر المنجی بوده است («و من ذلك ما وجدته فی حاشیة الكتاب المسمى بالمنجی من الظلام معزوا لبعض علمائهم...»، برگ ۹۷الف)، در اختیارش بوده است. نسخه از کتاب مسالک الافهام که در اختیار قاضی معروف بوده، برای او ناشناخته بوده چرا که وی در معرفی آن تنها کتاب مذکور را اثری از عالمی امامی دانسته است (نک: کتاب البراهین، برگ ۹۳الف،... ما جزم به صاحب مسالک الافهام و هو من علماء الروافض و تبعه فی ذلك محمد بن جمهور و هو الذی وضع علی الكتاب المذكور حاشیة و من کتابه المذكور نقلت (...)). از ارجاع دیگر قاضی معروف به حاشیه مذکور، در برگ ۹۷الف، می‌توان دریافت که او نسخه‌ای از المنجی را در اختیار داشته است (برای شروح مسالک الافهام نوشته خود ابن ابی الجهمور نک: آقا بزرگ طهرانی، الذریعة الی تصانیف الشیعة، ج ۲۰، ص ۳۷۸-۳۷۹). نسخه‌های شیعی آثار ابن ابی الجهمور که در دست قاضی معروف بوده، عموماً فاقد نام نویسنده بوده و او نتوانسته هویت آنها را بشناسد. در هر حال، بررسی کامل و دقیق کتاب البراهین، می‌تواند به شناسایی منابع آن کمک کند. متأسفانه در حال حاضر به دلیل عدم دسترسی به نسخه کتاب البراهین، این کار برایم میسر نیست.

۱. نکته جالب توجه دیگر این است که ظاهراً آثار مذکور یا دست کم برخی از رساله‌هایی که قاضی معروف به عنوان جزوات تبلیغی صفویه اشاره کرده، کتاب‌های ابن ابی الجهمور احساسی باشد که برخی از آنها به دلیل همان سیاست تبلیغاتی قزلباشان بدون نام توزیع می‌شده و بر همین اساس است که قاضی معروف هویت صحیح آثار مذکور را نیز نشناخته است.

۲. احمد رفیق در مقاله‌ای به ممنوعیت‌های اعمال شده از سوی عثمانی‌ها در مجازات کسانی که کتاب‌های شیعی در اختیار داشته‌اند، اشاره کرده که فرامین مذکور علی القاعده تمهیدی از سوی مقامات عثمانی جهت مقابله با فعالیت‌های مورد اشاره قزلباش بوده است. نک: احمد رفیق، «شیعیان و بکتاشیان در قرن دهم / شانزدهم: حاوی

شهادت شهید ثانی در گزارش شیخ حر عاملی را توضیح داد، همین نگارش کتاب اخیر اوست. در حقیقت اثر اخیر که برای عالمان جبل عاملی شناخته شده بوده، در ایران و میان عالمان ایرانی ناشناخته بوده است و فردی که ظاهراً گزارش مربوط به شهادت شهید ثانی را جعل کرده باید در جبل عامل می‌زیسته است و شهرت کتاب اخیر و نام قاضی معروف به عنوان شخصیتی ضد شیعی تردیدی درباره اصالت گزارش ایجاد نمی‌کرده است. هر چند در خصوص این مطلب اطمینان ندارم اما گمانم آن باشد شخصی نیز که در آغاز گزارش شیخ حر گفته که خبر شهادت را از او نقل کرده، به احتمال فراوان باید شیخ علی کبیر مؤلف الدر المنثور باشد و این علت که شیخ حر از تصریح به نام او خودداری کرده باشد مطالب نگاشته شده شیخ علی کبیر در کتاب *سهام المارقه* و حملات تند او به محقق سبزواری باعث شده باشد که شیخ حر از تصریح به نام او خودداری کرده باشد.

نکته جالب توجه درباره گزارش شهادت شهید ثانی، دستخوش تغییرات گردیدن آن در متون بعدی است؛ هر چند گزارش مذکور، توسط شیخ حر از نقل شفاهی و مکتوب به صورت مکتوب رسمی درآمده بود، با این حال در سه گزارش دیگری که بر اساس آن تحریر شده، تغییراتی در آن رخ داده است، روندی که به نظر می‌رسد در قرون اولیه نیز در روایت‌های مختلف از یک گزارش به صورت مشابهی صورت می‌گرفته است. نخستین گزارش از سه روایت مذکور، تحریری است که میر محمد صالح بن عبدالواسع حسینی خاتون آبادی (۱۰۵۸-۱۱۲۶) در کتاب *حداثق المقربین* خود که در ۱۱۱۵-۱۱۱۶ از نگارش کتاب خود فراغت حاصل کرده، آورده است. در حالی که هسته اصلی گزارش خاتون آبادی، همان روایت شیخ حر است، بخش آغازین گزارش او به نحو بارزی در خصوص توضیح چرایی آنکه دو فرد مذکور، مرافعه خود را به نزد شهید برده‌اند، تغییر کرده است. همچنین نام قاضی معروف حذف شده است. دیگر بخش‌های گزارش، همان است که شیخ حر آورده است. گزارش دیگر را محمد شفیع حسینی عاملی در ۱۱۹۰ در ضمن شرح حال شهید ثانی که وی در کتاب *محافل المؤمنین* آورده است. گزارش حسینی عاملی نیز مبتنی بر گزارش شیخ حر است، اما آغاز گزارش او تغییر بارزی دارد. حسینی عاملی عبارت را چنین آغاز کرده است:

« در سنه ۹۵۱ به استنبول - که قسطنطنیه است - تشریف برده، سه ماه در قسطنطنیه توقف و علمای اهل سنت به خدمت با سعادت او رسیده، استفسار مسائل می‌نمودند و حسب‌الخواهش خواندگار روم قبول تدریس مدرسه نوریه بعلبک را فرموده، از استنبول مراجعت و در بعلبک به درس مذاهب خمسسه قیام

اسناد مربوط به شیعیان و بکتاشیان محفوظ در خزینه اوراق ترکیه»، ترجمه و توضیح توفیق سبحانی، معارف، ۱۳۷۲ (فروردین - تیر)، دوره دهم، شماره ۱، ص ۶۲-۱۱۶. کوچک داغ نیز در مقاله‌ای استدلال کرده است که رواج طریقت خلوتیه در قلمرو عثمانی، تلاشی جهت مقابله با فعالیت‌های صفویه بوده است و علت آن را توجه بیشتر طریقت خلوتیه به اهل بیت به نسبت دیگر طرق صفویه همچون نقش‌بندیه ذکر کرده است. نک:

Yusuf Küçükdağ, "Measures Taken by the Ottoman State against the Shah Ismail's Attempts to Convert Anatolia to Shi'a," *University of Gaziantep Journal Social Sciences*, 7/1 (2008), pp.1-17.

می فرمود. روزی دو نفر به محاکمه به نزد آن بزرگوار آمده...».

تغییر گزارش حسینی عاملی در خصوص خود گزارش شهادت نیست، بلکه درباره سفر شهید به استانبول است که حسینی تلاش‌های شهید ثانی برای دستیابی به سمت تدریس در مدرسه نوریه را به صورت دیگری گزارش کرده که می‌توان آن را تلاشی جهت ارائه تصویری دیگر از فعالیت‌های شهید دانست. آخرین گزارش درباره شهادت شهید ثانی، روایت‌هایی است که محمد بن سلیمان تنکابنی (متوفی ۱۳۰۲ش) در کتاب *قصص العلماء* آورده است. در آغاز بحث، تنکابنی روایتی را از قول ملا صفر علی لاهیجانی نقل می‌کند که به جز نقش سید عبدالرحیم عباسی در مجازات قاتلان شهید، هیچ اشتراکی با گزارش شیخ حر ندارد و ظاهراً روایت جدیدی است که به صورت شفاهی تداول داشته و روایت تأکید خاصی بر مقام علمی شهید و منازعه میان شیعه و سنی در قتل شهید دارد. گزارش دیگر تنکابنی، همان روایت شیخ حر است و در ادامه مطالبی از شیخ یوسف بحرانی در خصوص تاریخ دقیق شهادت شهید ثانی. تفاوت‌هایی که در سه گزارش می‌توان مشاهده کرد، در حقیقت روند مشابهی است که با تفاوت‌هایی در محتوا به نظر می‌رسد. روایات و گزارش‌های مختلف قرون اولیه نیز به همان صورت، ساختار خود را یافته‌اند، در حالی که اساس یا هسته اولیه روایت یکسان است و روایات‌های شفاهی و مطالب شفاهی دیگر که در هنگام مکتوب شدن روایت به دلایل مختلفی کنار نهاده می‌شود، در حافظه شفاهی باقی می‌ماند و به صورت روایت‌های حاشیه‌ای انتقال می‌یابد و گاه این روایت‌ها، مجال مکتوب شدن نیز پیدا می‌کنند. ابهام‌های گزارش یا تلاش برای روشن‌تر نمودن روایت نیز علت دیگری است برای افزوده شدن مطالب جدیدی به گزارش‌ها که این مطالب نیز به دلیل آنکه مبتنی بر حافظه شفاهی و روایات‌های شفاهی است. اهمیت خاصی دارد.

نتیجه‌گیری

روایت و گزارش‌های تاریخی را نباید تنها تلاشی صرف جهت ارائه حوادث رخ داده دانست. بخشی از ماهیت گزارش یا روایت حادثه یا رویدادی، ارائه واقعیت رخ داده بیرونی است، اما نقش مورخ یا وقایع نگار را نیز نباید به دور داشت. اختلاف روایت‌ها و گزارش‌های تاریخی سده‌های اولیه، بیشتر به عنوان دلیلی بر ماهیت شفاهی انتقال اخبار تلقی شده و به نظر می‌رسد که حتی مکتوب بودن اخبار، مانعی جهت تغییر در آنها نبوده است. در حقیقت روایات‌های مکتوب نیز در هنگام انتقال یا نقل در متون بعدی، در ترکیب با روایت‌های شفاهی و دانسته‌های خود مکتوب‌گر جدید، دستخوش تغییر می‌شوند. کارکردهای جدید که متن می‌تواند ایفا کند، یکی از اصلی‌ترین دلایل برای تغییر در متن روایت‌ها است.

پیوست

گزارش شهادت شهید در محافل المؤمنین

در سنه ۹۵۱ به استنبول - که قسطنطنیه است - تشریف برده، سه ماه در قسطنطنیه توقف و علمای اهل سنت به خدمت با سعادت او رسیده، استفسار مسائل می‌نمودند و حسب‌الخواهش خواندگار روم قبول تدریس

مدرسه نوریه بعلبک را فرموده، از استنبول مراجعت و در بعلبک به درس مذاهب خمسہ قیام می‌فرمود. روزی دو نفر به محاکمه به نزد آن بزرگوار آمده، از آنجا که لازمه دعوا افتاده که احد متخاصمین که ناحق بوده باشد، مکدر بر می‌گردد، یکی از آن دو نفر که به خلاف حق ادعا نموده بود، جواب گرفته بود، کینه شیخ را به دل گرفته، نزد قاضی صیدای شام - که اعظم علمای اهل سنت بود - رفته، سعایت جناب شیخ را می‌نماید. و در آن وقت شیخ جلیل القدر مشغول تألیف شرح لمعه بود که در شش ماه و شش روز آن نسخه شریفه را تألیف فرموده، چون قاضی صیدا سعایت آن شخص را قبول می‌نماید، کس به جیب فرستاده، شیخ را نزد خود می‌طلبد. اهل جیب کس قاضی را جواب داده، می‌گویند که مدتی است شیخ از اینجا بیرون رفته. چون این سخن سامعه افروز شیخ می‌گردد به جهت آن که سخن آن جماعت کذب محض نباشد با آن که چندین سفر بیت الله تشریف برده بودند، باز عازم مکه معظمه گردیده که شرفیاب طواف بیت الله الحرام گردد.

قاضی صیدا عریضه به خواندگار روم می‌نویسد که شخصی در بلده شام بهم رسیده، فتوای خارج از مذاهب اربعه می‌دهد؛ لهذا سلطان روم کس به احضار شیخ فرستاده و به آن شخص سفارش می‌نماید که شیخ را زنده به نزد من بیاورد که با علمای سنت گفتگو نماید. آن شخص به طلب شیخ آمده معلوم می‌شود که شیخ به مکه رفته، او نیز تعاقب کرده و در حوالی مکه به خدمت شیخ می‌رسد او را با خود برده. بعد از طواف بیت الله الحرام عازم روم می‌شود. چون به کنار دریا می‌رسند، ملعون بی‌دینی به آن شخص که از عقب شیخ آمده ملاقات و تفتیش احوال می‌نماید، آن شخص می‌گوید که مرد عالمی است از علمای امامیه، سلطان روم خواسته که با علمای سنت مباحثه نماید.

آن ملعون می‌گوید که این شخص را معین بسیاری هست و نخواهند گذاشت که تو او را نزد سلطان ببری، مقصر خواهی گردید، سر او را جدا کرده، به نزد سلطان ببر. در شبی که آن شیخ جلیل القدر مشغول عبادت بود، آن ملعون غفلتاً وارد، و سر مبارک شیخ را از تن جدا کرده، روانه نزد خداوندگار می‌گردد و جسد مطهر شیخ در آنجا بی سر مانده، جماعت ترکان که در ساحل آن بحر مقیم می‌بوده‌اند، ملاحظه می‌نمایند که انوار بسیاری از آسمان نزول به آن مکان می‌نماید و مشاهده می‌نمایند که پیوسته از آن مکان شریف مشاعل نور تابان و مصابیح الضیاء فروزان است. انجمنیان عالم قدس و پردگیان لاهوتی به جسم ناسوتی آن بزرگوار تردد نموده، معلوم ایشان می‌شود که از این روشنی و نزول و صعود انوار امری غریب روی داده؛ لهذا چون آمده، ملاحظه می‌نمایند که جسم شریف بدون سر در اینجا افتاده، مفهوم می‌گردد که این انوار به جهت تن این بزرگوار بوده که ساکنان سماوات و واقفان ملوکت به تعزیت داری و پرستاری او قیام می‌نموده‌اند، لهذا تن مبارک او را غسل داده و کفن نموده، دفن می‌نمایند. قبه فلک آسا به جهت او قرار داده.

چون آن ملعون نابکار قاتل شیخ بزرگوار، نزد سلطان روم رسیده، سر شیخ بزرگوار را می‌رساند، سلطان می‌گوید که من ترا گفتم که او را زنده بیاورد که مباحثه با علما کند، تو چرا او را شهید کردی؟ همان لحظه آن لعین را به سعی سید عبدالرحیم عباسی روانه دارالبوار می‌سازد. تاریخ وفات شیخ را اهل کمال «الجنة مستقره والله» که ۹۶۶ بوده باشد، یافته‌اند.